

مجله موسیقی

از انتشارات هنرهای زیبای کشور

شماره

۶۲ و ۶۳

دوره سوم

اسفند ۱۳۴۰ - فروردین ۱۳۴۱

نمایش در ایران و مطالعات فرنگی

رساله جامع علوم انسانی

مجله موسیقی توجه خاص خوانندگان خود را به سلسله مقاله‌هایی که از این شماره (صفحه ۲۴) تحت عنوان «نمایش در ایران» عرضه خواهد شد و حاصل کوشش و دقت بسیار است، جلب می‌نماید.

پیدایش و تحول هنر و نمایش موسیقی در همهٔ عمالک و در نژاد اقوام مختلف چنان قرابت و پیوندی با یکدیگر دارد که در بسیاری موارد تفکیک و تجزیهٔ تاریخ «درام» و موسیقی خالی از اشکال نمی‌نماید. بشیاد تاریخ هنر، بسیاری از صفحات تاریخ موسیقی و نمایش، واحد و مشترک است و چه‌با آثار موسیقی و درام در قالب‌های واحدی جلوه کرده‌اند.

از همینرو قصد و امید ما از انتشار این سلسله مقاله آنست که خوانندگان از خلال تاریخ نمایش در ایران به نکات بسیاری مربوط به گذشته موسیقی ایران نیز واقف گردند و برای مطالعه برخی از تحولات موسیقی ایران نقطهٔ نظر جدیدی بیابند.

تعمیر و بازسازی

نمایش در ایران

از بهرام بیضائی



مقدمه:

شاید برای عده‌ای تعجب‌آور باشد که بتوان در حال حاضر تاریخی درباره نمایش ایران نوشت. گروهی می‌پندارند که چون تأثیر در ایران سابقه امتدی ندارد اشکال دیگر نمایش نیز در این سرزمین قابل ذکر نیستند. اغلب شنیده میشود که «تعزیه، تعزیه است نه تأثیر». غافل از این که در خارج مورخین نمایشها هرگونه فعالیت روی صحنه را از هنر یونانی گرفته تا تعزیه‌های مذهبی قرون وسطی و از «کم‌دیا دل آرت» ایتالیائی تا میمو درام قرن نوزدهم جزو نمایش های تأثیری میدانند.

در ایران نیز اگر وطن پرستی کاذب را کنار بگذاریم، خواهیم دید که دست کم ازدوران اسلامی انواعی از نمایش موجود است. اما تاکنون ایرانیانی که در تاریخ تأثیر ملی ما مطالعاتی کرده‌اند از بعضی گفته‌های بی پایه دست برداشته‌اند. خواندن اینگونه نوشته‌ها به مظلمین فرصت این را داد که ببینند در قالب وطن دوستی و برای کسب و جعل انتخابات میهنی تا چه حد میتوان زیاده روی کرد و علم را با تخیل مخلوط نمود.

مثلا برخی نوشتند که جای شکفتی است که یونان، یکی از ممالک دست نشانده

امپراتوری هخامنشی مرکز علم و معرفت و کانون تأثر بوده است ولی مهد همان امپراتوری (یعنی ایران و پارس) فاقد نمایش باشد. این خود استدلالی است مضحك و بدان میماند که بگوئیم چون مغولها ایران را تسخیر کردند بالطبع مرکز آن امپراتوری یعنی مغولستان دارای تمدنی درخشانتر از فرهنگ ایران خوارزمشاهی بوده است .

گروهی برای بر کردن کتاب و افزودن به حجم آن از هیچ کاری دریغ نکردند. این یکی نمایشهای ملل دور و نزدیک (بابل و هندوستان) را ضمیمه تاریخ ایران کرد. آن دگر جشنها (مانند «مردگیران») و رقصهارا بنام نمایش آورد .

بعضی ها گفتند که داستان عاشقانه فلان شاهزاده مادی شاید « درامی » بوده باشد و یا اینکه حرکات سر سفره خوراك سلاطین ساسانی را، که به غذا خوردن در خاموشی کشیش های کاتولیک دیر نشین پی شباهت نیست، نوعی هنر «میم» دانسته اند؛ به آسانی جشنی باستانی تبدیل به کارناوال و نمایش شده است. و اغلب این گفته ها بدون ذکر چاپ یا صفحه مأخذ مورد نیاز است .

این اشتباهات و زیاده رویها باعث آن شده است که پریشانی عجیبی درباره تمزیه نیز حکمفرما شود . درمباله گوئی شرح شبیه خوانی را به سیاحان قرن هفدهم میلادی مانند اولتاریوس و شاردن و تاورنیه نسبت داده اند در صورتیکه این سه فقط از دسته های عاشورا و عزاداری محرم سخن می رانند و موضوع تمزیه را برای اولین بار (تا آنجا که من اطلاع دارم) «فرانکلین» در اواخر قرن هجدهم پیش کشیده است چند نویسنده، پی در پی و بفلط ، شعرای مرتبه گوئی را مانند حسین واعظ کاشفی ، ترشیزی و یغمای جندی « تمزیه نویسی » خوانده اند با آنکه هیچ يك از آنها تا کنون يك تحلیل فنی از نمایش تمزیه نکرده است .

در این مختصر جای آن نیست که تک تک این گزاف گوئی ها یا این اغلاط را آشکار سازیم و بر بعضی از آنها بخنندیم . . عملاً در کتاب حاضر آن اشتباهات رفع شده است و تازگی کار آقای بهرام بیضائی نیز در اینجاست که بدون تعصب و بدون داشتن فرضیه مخصوص و مغلوطی به جمع آوری مدارك پرداخته است. گفته های او مستند است ، حرفهایش نتیجه تحقیق و تتبع میباشد و اگر « نظری » آورده اصراری ندارد که بابتك تعصب آن را در مغز خواننده فرو کند . تاریخ نمایش او اولین قدم جدی است برای تحلیل واقعی تأثر ایران .

امیدوارم که مطالعه این کتاب از یکطرف در خوانندگان شوقی برای حفظ بقایای نمایشهای ایرانی بوجود بیاورد تا در کرد آوری و نگهداری بازمانده های

میراث تأثری ما بکوشند و از طرف دیگر دسته‌های هنری جوان ما با استفاده از فن تأثر نوین غربی بعضی از قطعات ملی ما را (خواه از ادبیات کلاسیک فارسی، خواه از مجالس تعزیه و کمدی های قرن گذشته و پرده های روحوضی) از نو برای نمایش آماده کنند و بدین شکل به رستاخیز تأثر نیمه‌جان ایران یاری نمایند.

در چنین وضعی آقای بهرام بیضائی نه فقط تتبع محققانه‌ای برای نمایش در ایران تهیه کرده است بلکه نوشته‌اش قدمی خواهد بود برای ترقیب هنرمندان واقعی.

فرخ غفاری

نمایش در ایران پیش از اسلام

آنچه در سطور زیر خواهد آمد، همه آن نمایشهایی را که وابسته به دوره پیش از اسلام ایران بوده، در بر نخواهد داشت. زیرا که نه همه آن نمایشها یافته شده‌اند، نه امید هست که یافته شوند. همچنین کوشش کرده‌ایم که از بحث های مشکوک دوری کنیم، و ذکر مطالبی را هم که پذیرفتن آنها احتیاج به بحث بیشتر دارد، برای کتاب (اگر این یادداشتها بصورت کتاب درآید) وا گذاشته‌ایم.

در بخش کردن فصل‌های کتاب، آن نمایشهایی را که آغاز پیش از اسلام و دنباله و نمو دوره اسلامی داشته‌اند، یکجا در بخش « نمایش در ایران دوره اسلامی » آوردیم، و درست ندیدیم که در بازگو کردن سیر يك نمایش - بخاطر يك واقعه تاریخی - آنرا در جایی نگه داریم، و جای دیگر دنبال کنیم. پس در این بخش « بحثی در باره نمایش های پیش از اسلام ایران » ما آنچه‌هایی را خواهیم شمرد که دنباله پس از دوره اسلامی (لا اقل مهمی) نداشته باشد. ❦

* این نوشته باید با بحث « نمایش در ایران داستانی » شروع میشد ولی ما از آن جهت که بحث حاضر برای خواننده جنبه واقعی‌تری دارد، آنرا پیش انداختیم.

دوره تاریخی هخامنشیان

از نمایشهای دوره تاریخی مادها و هخامنشیان مدرک صریح و دقیقی در دست نیست^۱، کسانی هم که - به عصر حاضر - در این مورد مطلبی نوشته اند، یا گفته شان متکی بر اسناد نبوده است^۲، و یا سندسازی کرده اند^۳. اما پیشانیان ما دو سه مدرک نیمه دقیق در اختیارمان گذاشته اند؛ یکی گفته صاحب انجمن آرای ناصری است درباره جشن کوسه بر نشین، که عصر آنرا به دوره «پارسیان» (شاید هخامنشیان) «میرساند»؛ «نام جشنی بوده در میان پارسیان که اول ماه آذر مردی کوسه را سوار کرده، بر بدن او داروهای گرم طلا کرده و طعامهای گرم به وی خورانیده، بادزنی در دست گرفته خود را بادزده و از گرما شکایت مینموده و مردم از اطراف برف و یخ بر روی بدن او میزدند و باو چیزی میدادند، و اگر کسی باو چیزی ندادی مرکب یا گل تیره که باخود داشتی بر جامه های او پاشیدی و تا وقتی معین باذن و اجازه پیشکاران شهر اینکار را کردی و اگر زیاده کردی مواخذت یافتی. پارسیان این روز را گرامی داشتندی...»^۴. اگر این گفته کاملاً صحیح باشد نمایشی بوده است خشن، ونیمه وحشیانه؛ که سالی یکروز بر گزار میشده است، و ما جای دیگر^۵ از این نمایش بیشتر یاد خواهیم کرد.

اما مأخذ مهمتری که از این دوره بدست داریم، مدرکی است درباره تعزیه مردم بخارا - بر مرگ سیاوش - که پایه ای در افسانه، و دنباله ای در واقعیت دارد.

رسال جامع علوم انسانی

زاری بر مرگ سیاوش

راجع به داستان زندگی و مرگ سیاوش^۱. در «تاریخ بخارا» که سال ۳۳۲ توسط «ابوبکر محمد بن جعفر الزشخی»^۲ به عربی تألیف یافته است و سپس در ۵۲۲ بوسیله «ابونصر قبادی»^۳ بفارسی ترجمه شده، در فصل «ذکر بنای ارك بخارا» نخست کشته شدن سیاوش بدست افراسیاب را از «خزائن العلوم» نوشته «ابوالحسن نیشابوری»^۴ نقل می کند، و سپس می گوید: «مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحهاست، چنانکه در همه



تصویر نوحه بر مرگ سیاوش
(از کتاب : باستانشناسی در
اتحاد شوروی)

ولایتها معروفست، و مطربان آنرا سرود ساخته‌اند، و قوالان آنرا گریستن
مغان خوانند، و این سخن زیادت از سه هزار سالست^۲... « . و جامی دیگر -
فصل : « ذکر بخارا و جایبائی که مضافست بوی » در شرح جنگ کینخسرو
با افراسیاب بنخونخواهی سیاوش گوید : « و اهل بخارا را بر کشتن سیاوش
سرودهای عجیبت و مطربان آنرا کین سیاوش گویند، و محمد بن جعفر گوید
که از این تاریخ سه هزار سالست. والله اعلم^۳ . »

گفته کوتاه نرشخی در سال ۳۳۲ - رسم های عزاداری بر مرگ
سیاوش را - که بصراحت گفته قوالان و مطربان در آن سهمی داشته‌اند -
بیان می کند، و قدمت آنرا به سه هزار سال میرساند، و قبول این، چنان برای
مترجم (قبادی) باور ناکردنی و حیرت آور بوده است، که در میانه ترجمه
گوید؛ این را محمد بن جعفر (مولف) گفته، و باین ترتیب مسئولیت آنرا از
خود سلب می کند.

موضوع جالب اینکه « الکساندر مون گیت » در کتاب خود « باستان شناسی در اتحاد شوروی »^۴ تا بلوئی از يك مجلس سو گواری سیاوش آورده، که آنرا از نقش های دیواری معبد قدیمی شهر سفدی « پنچیکانت »^۵ Pentchikent (واقع در دره زرافشان بفاصله ۶۸ کیلومتر از سمرقند، این شهر در قرن هشتم میلادی در حمله اعراب و بران شد) بدست آورده، و ظاهراً متعلق است به سه قرن پیش از میلاد . بدنیست که تصویر کتاب مون گیت را کمی بررسی کنیم. چنانکه معلومست؛ مردان و زنان با سینه های برهنه به سرو سینه خود می زنند. تابوتی بردوش چند نفر است، اطراف تابوت باز است و سیاوش یا شبیه سیاوش در آن خفته است. بنظر میرسد که نقاش اصل دیواری این نقش (این نسخه کپی « و . س . گرمیاشنسکایا - Gremyachenskaya » است) این ماجرا را دیده بوده و بعد آنرا نقش کرده است . این مجلس شبیه به حمل « عماری »^۶ در دسته های دوره اخیر ایران است.

بهر حال تصویر نوحه بر مرگ سیاوش - در کتاب مون گیت - که زمانش به شش یا هفت قرن پیش از زرخشی میرسد، تاحدی گفته « سه هزار سال » او را توجیه و تائید می کند.

از این گذشته بنظر میرسد که در اجرای مراسم سو گواری برای سیاوش - در بخارا - که شك نیست يك شکل نمایشی داشته است، مطربان و قوالان نقش مهمی داشته اند. قوالان^۷ داستان زندگی و مرگ سیاوش را با حرارت بسیار حکایت میکردند، و مردم میگریستند (احتمالاً قوالان بمردم میگفته اند که سیاوش چنان پاك بود، و داستانش چنان سوزنده است، که مغان هم بر سر نوشت او گریسته اند^۸) و مطربان سرودهایی را که در مرگ سیاوش ساخته بودند مینواختند و میخواندند، و آنها را کین سیاوش نام نهاده بودند^۹. احتمال وجود مراسم - باین شکل - در بخارای آن عصر بسیار مینماید، با اینهمه من اصراری در قبولاندن، و اثبات رای خود بر پایه این احتمالات ندارم.

دوره پارتیان

بنظر میرسد که پس از حمله اسکندر به ایران و تسلط یونانیان، و بعد



ماسک های هتره
(از کتاب : ایران)

- عصر پارتیان - که تمدن نیمه یونانی داشتند، تاحدی هنر یونانی اثری بر هنری ایرانی گذاشت، و طبیعی است اگر جزئی از این تأثیر را نمایش های ایرانی پذیرفته باشد. بهر حال نخستین بار در این دوره است که در ایران به طور جدی به ماسک^۱ بر میخوریم، آنطور که گیرشمن (در باب معماری پارتیان) گوید: «... نوع اخیر (یعنی: ساختمانهای سنگی) با پیکره های تراشیده تزئین میشد. در « هتره - Hatra » این تزئین شامل چند ماسک است^۲ .»
نیز در این دوره از نمایشهایی خبر داریم که عموماً به آنها اشاره کرده اند، و گزارش دهنده اولی آنها پلوتارک^۳ بوده است.

گفته پلوتارک

« پلوتارک » به ما از یک نمایش عامیانه، و یک نمایش درباری (هر دو مربوط به سال ۵۳ پیش از میلاد، سال مرگ کراسوس^۱) خبر میدهد؛ یکی دسته ای است که به امر «سورنا» (سردار پارتی ایران) برای تمسخر کراسوس در سلوکیه^۲ براه انداختند، و یکی نمایشی است که در ارمنستان،

با حضور ارد اول (شاه پارتی ایران) برگزار شده بوده است. اینست گفته پلوتارک در مورد دسنه سورنا:

« سورنا سرودست کراسوس را نزد هیروود پادشاه که در ارمنستان بود، فرستاد و در همان وقت به سلوکیه (که مردمش یونانی و علاقمند به رومیان بودند) چاپارهایی روانه کرد که باهالی بگویند او کراسوس را زنده بدانجا میبرد. بعد دبدبه غریبی تدارک کرد، و این طنطنه را بطور استهزاء جشن فتح خود خواند، و چون چنین جشنی در میان پارتیها معمول نبود، در این مورد سورنا بطور مضحک تقلید رومیها را در آورد. سورنا از میان اسرا شخصی را « کایوس پاکسیانوس - Caius Paccianus » نام، که کاملاً به کراسوس شبیه بود برگزید، باین شخص لباس پارتی پوشانده، با او آموختند که هر زمان او را کراسوس نامند - یا امپراطور خطاب کنند - جواب بدهد. ترتیب حرکت چنین بود: او بر اسبی نشسته بود، و چند نفر شیپورچی و فراش که بر شترها سوار بودند، دستهای از چوب، و (نیز) تبری بدست داشتند (تقلید لیکنورهای رومی^۲) از این چوبها همیانهائی آویخته بود، و بر تبرها سرهای رومیهای تازه کشته شده، نصب شده بود. از عقب پاکسیانوس دسته‌ای از زنان بدعمل سلوکیه که تماماً سازنده و خواننده بودند، می آمدند و آوازهایی میخواندند که تماماً توهین و استهزاء کراسوس بود و دلالت بر بی‌حمیتی و لهو و لعب او میکرد. این نمایش مسخره آمیز را برای مردم عوام ترتیب داده بودند... سراین لشکر از حیث نیزه و پیکان و اسبهای جنگی وحشت آور بود، و دم آن بزنان بدعمل روسی، با آلات موسیقی خانمه مییافت^۳. »

از آنچه پلوتارک درباره این دسته گفته است برمیآید که نمایشی بوده بکلی تحت تأثیر نمایش‌های مشابه رومی. زیرا در آن بازیگر اصلی، لباسها، و کارها تقلید بوده، از طرفی پلوتارک بصراحت گفته است که چنین نمایشی قبلاً در ایران سابقه نداشته است. ولی چیزی که برای ما در این نمایش جالب است، تنها حس شبیه‌سازی است که سورنا یا پارتی دیگری داشته است. زیرا رومیان در جشن‌های فتح خود، سران اسیر را به تمسخر می گرفته‌اند، اما اینجا چون کراسوس کشته شده بوده، سورنا برای نمایش او شبیه‌سازی کرده است.

اما در مورد برگزاری نمایش دیگر در ارمنستان با حضور ارد اول
 گوید: « وقتی سورنا نمایشی (را که فوقاً گفته شد) در سلوکیه میداد ،
 هیروود پادشاه با « آرتاواسد - Artavasade » پادشاه ارمنستان صلح کرد
 و خواهر او را برای پسر خود پا کروس گرفت. در این موقع دو پادشاه ضیافت
 هائی برای یکدیگر میدادند و در موقع مهمانیها تصنیفاتی از ادبیات یونان
 میخواندند، زیرا هیروود نسبت به زبان و ادبیات یونانی بیگانه نبود، و
 آرتاواسد در این زبان نمایشاتی حزن انگیز (ظاهراً مقصود تراژدی است)
 و خطابه ها و چیزهائی راجع بتاریخ نوشته بود. وقتیکه حاملین سر کراسوس
 به در طالار پذیرایی رسیدند، میهمانان از سر میز برخاسته بودند، و بازیگری
 از شهر « ترال » که « ژازن - Jason » نام داشت، بازی « آگاو - Agaveé »
 را از تصنیف « اوری پید »^۴ موسوم به « باکانت - (Bacchantés) »
 نمایش میداد، و تمام حضار بالذتی هر چه تمامتر بسخنان او گوش میدادند .
 در این حین سیلاس به طالار وارد شده در پیش پادشاه بخساک افتاد و سر
 کراسوس را بیای او انداخت. در حال هلهله شادی و کف زدنهای میهمانان
 شروع گردید و خدمه بامر پادشاه سیلاس را بسر میز نشانندند . اما ژازن که
 بیکی از آوازخوانان لباس « پاتته » را پوشانده بود، فوراً سر کراسوس را
 برداشت و این اشعار آگاو را خواند : « از بلندی کوهستانهایمان این بیچه
 شیر را که آفت جلگه های ماست بدینجا آوردیم . از این صید که باعث سعادت
 ماست فاتح را مفتخر میدانیم . از این مناسب خوانی ° تمامی حضار لذت
 بردند و نمایش دهندگان دنباله این شعر را خواندند، یعنی آنجایی را که
 آوازخوانان (ظاهراً ترجمه « Chouer » است) می پرسند : « چه دستی
 او را زد؟ » و آگاو جواب میدهد : « دست من شرف این کار را داشت . »
 در این حین « پوما کسارث » (بنا بر روایتی قاتل کراسوس) از سر میز برخاسته
 و سر کراسوس را برداشته گفت : « این قطعه ای را که ژازن خواند بیشتر
 بمن راجع است . » پادشاه را رقابت پوما کسارث چنان خوش آمد که امر
 کرد هدیه ای را که قانون مملکت پادشاه کشتن سرداری قرار داده، باو بدهند،
 يك تالان هم به ژازن دادند .

از نوشته پلوتارك معلوم میشود که این نمایش دیگر بکلی یونانی بوده، زیرا بازیگر و نمایشنامه یونانی بوده‌اند، نیز نمایشنامه حتی ترجمه هم نشده بوده‌است و بهمان زبان یونانی نمایش داده شده . محل اجرای آن ارمنستان (که آن زمان عمیقاً زیر نفوذ تمدن یونان و روم قرار داشت) و تالار قصر آرتاواسد بوده، ایرانیان بیشتر تماشاگر این بازی بوده‌اند، و مهم‌است که شاه که کمی یونانی میدانسته نکته‌سنجی‌های ژازن و پوما کسارت را دریافته و به آنها جایزه داده‌است. از نوشته پلوتارك که گوید این ضیافتها متقابل بوده، در می‌یابیم که چنین نمایشهایی در دربار ارد هم اجرا میشده (یا اصلاً شاید همین نمایش در دربار او نشان داده شده باشد) ، پس می‌توانیم با احتیاط بگوئیم که ممکن‌است در پایتخت هم چنین نمایشهایی (افسوس که بیشتر یونانی بوده تا ایرانی) قبلاً اجرا شده بوده، یا بعداً اجرا شده‌است، منتهی پلوتارك (باید از او ممنون بود) این یکی را - آنهم چون مربوط به يك حادثه تاریخی است - ذکر کرده، توقع دیگری هم نباید از او می‌داشتیم، چون او تاریخ شخصیت‌ها را مینوشته، نه تاریخ نمایش را .

دوره ساسانیان

تمدن نیم یونانی پارتی در ایران دیر نپائید ، چون شاهان ساسانی - بر سمرسلسله تازه بکار آمده - با سنسلسله پیشین خود مخالفت ورزیدند، و حتی به محو آثار دوره ایشان پرداختند^۱، از طرفی عصر ساسانی دوره پربرکت آسایش و شکوه است ، و دوره رواج و ترقی هنرهای رقص^۲ و موسیقی^۳ و انواع بازیهای دیگر است .

اما برای تاریخ نمایش ایران ، مهمترین واقعه دوره ساسانی، ورود - باختلاف گفته‌ها - دوازده هزار (حمزه اصفهانی در سنی ملوك الارض ، و نیز کتاب مجمل التواریخ والقصص) ، ده هزار (فردوسی در شاهنامه) ، شش هزار (نظامی در هفت پیکر) ، پنج هزار (ثعالبی در شاهنامه) بازیگر و مطرب کولی از هندوستان به ایران بود، در زمان بهرام گور (بشهادت کتب بالا) و بگفته مشکوک دیگر بزمان شاپور (انجمن آرای ناصری)^۴ این

بازیگران در ایران بخش شدند و خوانندگی و نوازندگی و نمایش را در همه جای ایران بسط دادند، و باعث پیدایش بازیهای جدید و تنوع در نمایشها شدند، و محکمترین ریشه نمایشهای ایرانی را که ریشه کولی است بوجود آوردند؛ چنانکه در فصول بعد در شرح نمایشهای دوره گردان و نمایشهای مضحك ایران خواهیم دید.^۱

بنظر میرسد که نمایشهای ساسانی بکلی مجزا و جدا از نمایشهای دورههای قبل است و ربط زیادی بآنها ندارد، ولی مقدمه و پایه نمایشهای دوره اسلامی دنباله همان نمایشهای ساسانی است، و این پیوند محکم است. در اینجا ضروری نمی بینیم که این پیوند را بخاطر يك رویداد تاریخی - اگرچه برای ایران بزرگ - قطع کنیم. از این پس، نمایشهای ایرانی را يك بیک بررسی خواهیم کرد، و در آن بررسیها مقدمه ساسانی هر نمایش را بجای خود خواهیم آورد.



حواشی تاریخی نمایش

حواشی: دوره تاریخی هخامنشیان

- ۱ - گزنفون Xenophon - مورخ و سپاهی (؟ ۳۵۵ - ۴۳۴ ق.م) یونانی - که در عصر کوروش دوم (ملقب به صغیر) هخامنشی در ایران بوده، گویند در کتابش « بازگشت (آناباز) Anabaais » که بفارسی هم ترجمه شده است (بازگشت ده هزار نفر) گوید : « در ایران دیدیم عدهای بدور چند نفر جمع بودند و آنها چیزی شبیه به تئاتر نمایش میدادند ». ما هرچه جستجو کردیم چیزی در آناباز نیافتیم، و اگر هم چنین نمایشی واقعا وجود داشته است، متأسفانه گزنفون چگونگی آنرا تشریح نکرده است.
- ۲ - مانند این گفته آقای « پ ب » (که ندانستیم کیست) در مقاله اش :

« درام و تاتردرا انگلستان » (روزگار نو - ج ۳ - ش ۴) : تا آنجا بیکه میتوان کشف کرد اغلب پادشاهان قدیم ایران دسته‌های بازیگر و مطرب و شاعر داشته‌اند، و پیوسته آنها را در جنگ باخود میبردند. این دسته در مدح شجاعت شاه بر یکدیگر پیشی می‌جستند، و بعضی اوقات برخی سرگذشت‌های تاریخی را در حضور پادشاهان نمایش میدادند، ولی معلوم نیست که توده مردم هم از این نمایشات استفاده میکردند یا نه.

۳ - عده‌ای می‌گویند چون ایرانیان مدت‌ها بر یونان مسلط بوده‌اند، پس تمدن عالی‌تری - از آنها - داشته‌اند و چطور ممکن است که یونان - که تحت سلطه حکومت ایران بوده هنر نمایشی داشته، و ایرانیان از آن محروم بوده‌اند؟

- این درست مانند آنست که بگوئیم چون اعراب یا مغولها بر ایران غالب شده بوده‌اند، پس تمدنی عالتر داشته‌اند. و چطور ممکن است که ایران - که تحت سلطه اعراب یا مغولها بوده - هنر قالی بافی داشته است، و آنها از این هنر محروم بوده‌اند؟

و باز می‌گویند که چون « اشیل - Aeschylus » (تراژدی نویس بزرگ یونان - ۵۲۵ تا ۴۵۶ ق م - از نود نمایشنامه او هفت تا باقی مانده است، از جمله ایرانیان - نوشته مورد بحث ما) نمایشنامه‌اش « ایرانیان - The Persians (یا - Persae) » را درباره ایران نوشته، پس این میتواند مدرکی برای ما باشد که بگوئیم در ایران هم نمایش وجود داشته است. ولی آیا « تاجر ونیزی » راهم که « شکسپیر » درباره ونیز و مردمانش نوشته، مدرکی برای تاریخ نمایش در ونیز میشود دانست؟

۴ - فصل: نمایشهای بدوی در ایران، مطالعات فرنگی

حواشی « زاری بر مملوگ سیاوش »

۱ - سیاوش پسر کیکائوس بود. نامادریش سودابه عاشق او شد، و چون از برخوردار نشد، او را متهم به تعرض به خود کرد. ولی سیاوش از آزمایش آتش گذشت و گزند ندید. سپس عازم جنگ با افراسیاب شد، اما بر اثر اختلاف با پدرش، با افراسیاب دوستی کرد، و بکشور او رفت، دختر او فرنگیس را بزنی گرفت، و او - شاهزاده بی‌وطن - شهر « سیاوش کرد » را بنا کرد. روزگاری نگذشت که آنجا هم بدان و بدگویان از او بد گفتند، و افراسیاب او را بکشت. او يك بدبخت واقعی بود.

۲ - تاریخ بخارا - نرشخی - چاپ «شفر» (پاریس ۱۸۹۲ - ناشر: ارنست لورو) ص ۲۱ و ۲۲

۳ - همان کتاب ص ۵۱

۴ - Alexander Mongait : Archaeology in The U.S.S.R

(مسکو - ۱۹۵۹) - تصویر مورد بحث مقابل صفحه ۲۹۵ کتاب است.

۵ - پنچیکانت - شاید دراصل پنج کند (پنج ده = پنج آبادی) بوده است .

۶ - رجوع شود به فصل نمایشهای بدوی در ایران.

۷ - گرچه قوال در اصطلاح فارسی زبانان - برخلاف قیاس - بیشتر آوازخوان

است، و کمتر گوینده، ولی مدارکی داریم که نشان میدهد داستان را با آواز هم نقل میکردند. از جمله در هفت پیکر نظامی دختر پادشاه اقلیم دوم داستانش را برای بهرام گور با آواز نقل می کند:

خواست تا سازد از غنا سازی در چنان کنبدی خوش آوازی...

و در خسرو و شیرین ، نکبسا قصه را با آواز می گوید :

نکبسا چون زد این افسانه بر ساز ستای باربد برداشت آواز ...

فلا شرح بیشتری لازم نمی نماید. ولی برای توضیح کاملتر رجوع شود به -

بخش «نقالی» (یکی از دنباله های آینده این بحث).

۸ - نرشخی گوید قوالان آنرا گریستن مفان خوانند، و ظاهراً تعبیر آن همین

است که گفته شد.

۹ - با احتمال قوی مایه این موسیقی خاص عزاداری، در موسیقی ایران مانده،

زیرا مدتها دستگاهی باین نام « کین سیاوش » وجود داشته است. چنانکه نظامی از آن بزمان خسرو پرویز یاد می کند (در برشمردن سی لحن باربد):

چو زخمه راندی از کین سیاوش بر از خون سیاوشان شدی گوش

وازرقی هروی وجود آنرا در زمان خود تأیید می کند:

خرم تر از بهار سرآمد بزیر و بم که کینه سیاوش و که سبزه بهار

حواشی دوره پارتیان

۱ - ماسک - Mask - در عصر ما هنوز واژه جالبی در مقابل آن وضع نشده

است، برخی صورتک گویند، که کاف آخر آن اگر کاف تصغیر باشد صحیح نیست ،

زیرا ماسک نه تنها از صورت کوچکتر نیست ، بلکه گاهی بزرگتر هم هست. تاریخچه

ماسک یا صورتک در ایران را در همین کتاب و خصوصاً در واژه نامه پایان کتاب به بینید.

- ۲ - متن انگلیسی کتاب : Plutarch - Plutarch - مورخ و شرح حال نویس یونانی (?-۱۲۰-۱۲۰) (م ۴۶)
- IRAN (Ghirshman) - p : 274 (Pelican - 1961)
- ۳ - پلوتارک - Plutarch - مورخ و شرح حال نویس یونانی (?-۱۲۰-۱۲۰) (م ۴۶)
- مهمترین اثرش : مقایسه زندگی های مردان نامی.

حواشی گفته پلوتارک

- ۱ - مارکوس لیسینیوس کراسوس - Crassus - سیاستمدار و سردار بزرگ رومی (۱۱۵-۵۳ پ.م) سرداری که در نبرد علیه پارتیان در محل کره (حران) هنگام جنگ با سپاه سورنا (سردار پارتی) شکست خورد و کشته شد.
- ۲ - لیکتور - Lictor یا Licteurs : از عناوین ارتشی روم قدیم. کسی از ملازمین کنسول، که با او در کیفر دادن مجرمین همکاری میکرد. لیکتورها معمولاً پیشاپیش رجال یا کنسولها حرکت میکردند و تبری دولبه بدست داشتند.
- ۳ - نقل از کتاب : « ایران باستان » تألیف مرحوم حسن پیرنیا (مشیرالدوله) چاپ سوم (ابن سینا - از صفحه ۲۳۲۲ تا ۲۳۲۴) - مولف خود این بخش را از بند ۴۲ کتاب کراسوس پلوتارک نقل کرده است ، و توضیحاتی هم بر آن افزوده که ما آنها را حذف کردیم.
- ۴ - اوریپید - Euripides - نمایشنامه نویس بزرگ یونانی (قرن پنجم پیش از میلاد) - او پنج بار برنده جایزه نخست بهترین نمایشنامه نویسی شد. نمایشنامه هائی که در حال حاضر منسوب به اوست هجده فقره است که اتفاقاً « باکاهه - Bacchae » مذکور در نوشته پلوتارک هم جزء آنهاست.
- ۵ - داستان « باکاهه » (باکاهه بمعنی : کاهنه معبد باکوس) چنین است : « بانته » شاه شهر « تب » جشنهای چندروزه باکوس موسوم به Bacchanales را که جشنهای غیراخلاقی بوده منع میکند، و بکوهستان میروود تا مادرش « آگاهه » را از شرکت در آن باز دارد، ولی آگاهه و دیگران بحال مستی او را سرمیبرند. و آگاهه در شهر سراورا بدست میگیرد و میکوبد : « این گرازی یا بچه شیری بود، که در کوهستان پدید آمد ، و شادمانی ما را بهم زد، پس ما هم به نیروی باکوس او را گرفتیم، و سر بریدیم ». پس مناسب خوانی دربار در آن بوده است که اولاً کراسوس هم آمده بوده و آرامش را برهم زده بوده است ، و او را گرفته و کشته بودند. ثانیاً اشعار مربوط به « آگاهه » خوانده شد، یعنی حتی زنی هم می توانسته او را شکسته و کشته باشد.

۶ - ایران باستان - ص ۲۳۲۵ تا ۲۳۲۷ - با حذف اضافات آن . مولف این قسمت را از کتاب کراسوس بند ۴۳ نقل کرده است . شاهی که این حوادث در زمان او اتفاق می افتد ارد اول است ولی گیرشمن اشتباهاً این شاه را ارد دوم ذکر کرده است ، آنجا که گوید : « بنا بر سنت سر و دست کراسوس بغاک افتاده بحضور ارد دوم - هنگامیکه او در نمایش باکانه اثر اوری پید، همراه با شاه ارمنستان ، و در بار یانش شرکت داشت - برده شد » . رجوع شود به : (p:252) IRAN

حواشی دوره ساسانیان

۱ - شاید این جمله « Zarré » که عبدالحسین نوشین ، آنرا (در مجله پیام نو - سال اول ، شماره نهم) نقل کرده : « وقتی يك پيس يونانی را در حضور ایرانیان نمایش دادند، هیچگونه استقبال و رغبتی نسبت به آن نشان ندادند » . و گفته است مربوط به کتاب « هنر عتیق ایران - La'Art Antique de la Perse » اوست ، مربوط به همین دوره ساسانیان باشد ، که بازمانده های پارسی (در اینجا نمایشنامه یونانی) را خوش نمیداشتند . گرچه اصلاً معلوم نیست که زاره این حرف را از کجا آورده است .

۲ - در مورد رقص در ایران - و ناچار ایران ساسانی - آقاي يحيی ذکا، مقاله جالب و جامعی تهیه کرده است ، که در مجله « نقش و نگار » بچاپ خواهد رسید .

۳ - رجوع شود به کتاب : « موسیقی دوره ساسانی » از دکتر برکشلی (انتشارات دانشگاه)

۴ - راجع به کولپها و زندگی آنها در ایران خصوصاً رجوع شود به : « کولی و زندگی او » از آقاي يحيی ذکا، (انتشارات هنرهای زیبای کشور - ۱۳۳۷)

۵ - دائرةالمعارف بریتانیکا هم یکی از ریشه های نمایش ایران را ریشه کولی میدانند . رجوع شود به :

Encyclopaedia Britanica ذیل Drama (Persian - Drama)

از این فصل دو بخش باقی میماند :

نمایش در ایران داستانی

و

یادداشت هایی برای این فصل